

مردی بود که گوسفندان زیادی داشت. هوای بی درستی کار از گوسفندان او
نگه‌داری می‌کرد.

چوپان هر روز شب گوسفندان را می‌برد و شیدو به صاحب گوسفندان می‌داد.

مرد در شبها آب می‌ریخت و آن را به مردم می‌فروخت.

چوپان هر بار او را نصیحت می‌کرد اما فایده‌ای نداشت.

یک روز باران شدید شروع به باریدن کرد و سیل بزرگی به راه و همی

گوسفندان را با خود برد.

چوپان به آن مرد گفت این سیل همان آب‌های است که تو در شب می‌

به مردم می‌فروختی.

مرد با شنیدن حرف‌های چوپان فرو رفت.



به نام خدا

تاریخ املاء: ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱

مردی بود که گوسفندان زیادی داشتند. چوپان در سنا کار از گوسفندان را نگاهدار می کرد.

چوپان هر روز ششیر گوسفندان را می دوشید و به صاحب گوسفندان می داد. مردم در ششیرها آب می ریختند و آن را به مردم می فروختند. چوپان هر بار او را نصیحت می کرد، اما فایده ای نداشت. یک روز باران شروع به باریدن کرد. سیل بزرگی به راه افتاد و همی گوسفندان را با خود برد.

چوپان به آن مرد گفت: «این سیل» همان آبهایی است که تو در ششیر ریختی. مردم هم می فروختند.»

مرد با شنیدن حرف های چوپان به فکر فرو رفت.



پروانه زودا

طردی بود که گوسفندان زیادی داشتند. چوپانی درست کار از گوسفندان او نگه داری می کرد
 چوپان هر روز شیر گوسفندان را می دوخت و به صاحب گوسفندان می داد.
 مردم در شیرها آب می ریخت و آن را به مردم می فروختند.
 چوپان هر بار او را نصیحت می کرد اما خایده ای نداشتند.
 یک روز باران شدیدی شروع باریدن کرد و سیل بزرگس برای افتاد و همه گوسفندان را با خود برده
 چوپان بر آن مرد گفت: در این سیل، همان آب های است که تو در شیر می ریختی و به
 مردم می فروختی.

مرد با شنیدن حرفه های چوپان به خگر فرو رفت.

